



فرزانه ابراهیمزاده

شهلا جاهد نامی آشنا برای کسانی است که در همه سال‌های پشت‌سر، اخبار دادگاه‌های او به جرم قتل همسر فوتبالبست مشهوری که سالیان سال همسر دومش بود را پیگیری کردند: زنی که در یکی از مشهور ترین پرونده‌های جنایی «اسال پیش، چهارم‌ای از قاتل نداشت نه در فیلم «کارت قرمز» ساخته مهناز افشلی نه حتی در تصویر آخری که از اعدامش در صبح یک روز دهم آذر به یادگار گذاشت. این همان تصویری است که با بازی ستاره اسکندری در نقش او در نمایش هم‌هوایی براساس نوشته‌ای از مهین صدری و کارگردانی افسانه ماهیان در تالار حافظ تهران به صحنه رفت. شهلا جاهد یکی از سه زن «هم‌هوایی» بود که ستاره اسکندری با بازی در نقش او خوش درخشید هرچند انتخاب بازی در چنین نقشی که تصور جامعه از تصویرش کاملاً روشن بود با واکنش‌های متفاوتی روبرو شد اما اسکندری از پس این نقش مانند نقش‌های به‌یادماندنی‌اش روی صحنه پر آمد. او با آنکه حضورش در تئاتر محدود به ۱۲ تا ۱۳ نقش است اما نشان داده که از پس نقش‌های سختی برآمده است. نقش ماهک در «شب هزار و یکم» بهرام بیضایی تا نقش عمه آغامحمدخان در «شکار روباه» تا ایراندخت جوان در نمایش ناکام «عشق و عالجنباب» نشان از توانایی اسکندری در صحنه تئاتر دارد. اما بازی در «هم‌هوایی» شاید با همه این نقش‌ها تفاوت داشت. نمایشی که در طول اجرایش در تهران با استقبال خوبی روبرو شد و قرار است این روزها در شیراز به صحنه برود. با اسکندری در روزهایی که این نمایش در تهران روی صحنه بود درباره این نقش و بازی در آن صحبت کردیم.

۲ بعد از چند سال دوری از تئاتر امسال شما بار دیگر روی صحنه با نقشی برگزینید که تقریباً برای خیلی از ما بسیار آشناست: نقش زنی که با وجود تغییر اسمش از نیمه نمایش مشخص است که سال‌ها با ماجرای او زندگی کردیم؛ ماجرای که داشت کمرنگ می‌شد و با بازی شما بار دیگر انگار از نو خوانده شد.

ماجرای بازی من در این نقش از دو سال پیش زمانی که در کنار افسانه ماهیان ی‌سه‌ی درص‌نیل سایمون به‌عنوان تهیه‌کننده‌قرار گرفتم، مطرح شد. در همان زمان پیشنهاد بازی در این کار به من توسط خانم ماهیان ارایه شد و در همه این مدت درگیر پیدا کردن سالتی برای اجرای آن بودیم. همان‌طور که اشاره کردی شهلا جاهد را همه می‌شناسند هرچند این قدر این کار با تخیل مهین صدری نویسنده آمیخته شده که به راحتی می‌توانم بگویم که از شخصیت شهلا وام گرفته شده‌است. من چندین سال بود که از صحنه تئاتر دور بودم و دوست داشتم که با نقشی برگردم که به لحاظ بازیگری حرفی برای گفتن داشته باشد. وقتی ختم ماهیان این نقش را پیشنهاد داد دیدم که بستر کار متناسب و مربوط به اعتقادات من است. به همین دلیل آن را پذیرفتم. این کار در مجموع بستر اجتماعی بسیار خوبی دارد و عشق را از زاویه نگاه سه زن روایت می‌کند و شهلا یکی از این سه زن است.

۲ فکر نمی‌کنید با وجود ویژگی‌های درونی که نقش داشت بازی در آن با ریسک همراه بود؟ یا این حال از پس نقش برآمدید. شاید به این دلیل که این ریسک‌ها پذیرفتید؟

من در سریال رنگس تجربه‌ای داشتم که قبول کردم ادامه نقش پوپک گلدره را بازی کنم. همه می‌دانند به‌خطر تصادفی که برای پوپک افتاد و او در کما بود سریال نیمه‌کاره مانده بود و من بابت اخلاقمدنی حرف‌های ایستادم و آن نقش را بازی کردم. در آن زمان از آقای مقدم خواستم هیچ راشی را از بازی پوپک نبینم تا بتوانم خوانش خودم را از این نقش داشته باشم. تجربه بازی در این نقش نشان داد که خوانش غلطی هم نبوده است. در ارتباط با شهلا هم سعی کردم که با این رویکرد وارد صحنه فیلمی از مهناز افشلی به نام «کارت قرمز» هست که حدود هشت سال پیش در خانه سینما به نمایش درآمد و من هم دیدم. در همان زمان برایم جذاب بود که زنی این قدر جسور است. بدون اینکه بخواهیم قضاوت کنیم که حق دارد یا نه؟ منتهم واقعی هست یا نه؟ همان‌طوری در این کار هم نشان دادیم. با این همه وقتی قرار شد در این نقش بازی کنم فکر کردم که نباید هیچ عکس و فیلمی از شهلا ببینم و هیچ کدام از دانسته‌هایم را دخیل نکنم و خودم را بسپارم به متن مهین صدری. بیشتر از ریسک برایم جای دست و پنجه‌نرم کردن داشت. احساس نکردم ریسک کرده باشم. نوشتی که در دست است مایه با اسم شهلا جاهد می‌شناسیم اما می‌تواند اندازه تمام زنان عاشقی که با خی عشقشان می‌ایستند ما به‌آزای بیرونی داشته باشد.

۲ اما بعضی از آدم‌ها مثل شهلا جاهد در خاطر می‌مانند. یعنی اگر نمی‌دانستیم این شخصیت شهلا جاهد است در صحنه‌ای که اولین بار به خانه فو‌تبالبست محبوبش رفت بی‌اختیار ما را به سمت این شخصیت و همه داستانش برد. بعد از آن شروع به معادل‌سازی در ذهنمان کردیم.

متن مهین صدری انقدر کامل بود که به‌عنوان بازیگر خیلی در آن ریسک نکردم. من فقط باید می‌توانستم آن چیزی که او نوشته بود را به بهترین نحو ممکن و تا جایی که توانایی‌ام اجازه می‌داد اجرا کنم. فکر می‌کنم تا این زمان هم خیلی ناموفق نبودم؛ به‌عنوان کسی که خیلی شناختی از این زن ندارد و نقش کسی را بازی می‌کند که از کودکی درگیر فوتبال است و وارد یک ارتباطی می‌شود. همین به خودی خود نقش جذابی است. منظورم این است که آدم‌ها خیلی یاد شهلا جاهد می‌افتند یا نه؟ ترجیح می‌دادم که نبینند. اما به قول ابونقیض در این سال‌ها در ملبوعات این‌ها خیلی دیدار ذهن مردم نهاده‌بد شده که خواه ناخواه به یاد آن شخصیت به‌خصوص می‌افتند. برای من بیشتر نشان دادن و ایستادن و مردن پای این عشق اهمیت داشت.

۲ برایم جالب بود که هیچ تصویری از شهلا در زمان آماده شدن برای این نقش ندیدید. اما تا جایی که می‌دانم خیلی خوب توانسته بودید به شهلا به لحاظ فیزیکی هم نزدیک شوید. حرفی عرفی زن و حتی شیوه راه رفتن به‌شدت یاد‌آور او بود. این برای خود من هم نکته جالبی است. از آنجایی که مهین صدری انقدر این نقش و کاراکتر را درست نوشته و ریزه‌کارهای شخصیتهی او را در دیالوگ‌ها گذاشته بود کمک می‌کرد که به او نزدیک شوم. ارتباط من با این شخصیت همین بود که دختری از ته خیابان خلیلی تهران با فرهنگ خانواده به‌خصوص وارد دنیایی می‌شود که بت ذهنی‌اش یک فوتبالبست می‌شود و پای او می‌ایستد و تا پای اعدام می‌رود. من بازیگر کم‌تجربیه‌ای نیستم و حالا نزدیک به ۱۲سال است که روی صحنه و جلو دوربین هستم.

در آنجکه این متن توانایی زیادی داشته حرفی نداریم. اما همان‌طور که گفتید به نظر باید سهم مهمی از خوب در آمدن این نقش را به توانایی ستاره اسکندری در ایفای آن داد.

به نظر من اینکه نقشی اینقدر خوب در بازیگر می‌ماند خاصیت شخصیت‌هایی است که از دل زندگی بیرون می‌آیند. در آن نقش‌هاست که شخصیت برابت واقعی می‌شود. یادم هست ۱۴سال پیش در «سعادت لرزان مردمان تیزرو» نوشته علیرضا نازاری به کارگردانی محسن علیخانی بازی می‌کردم. در آن زمان آقای حسین پاکدل که رئیس مجموعه تئاتر شهر بود همیشه سر یک صحنه به‌خصوص من می‌آمدند و کار را می‌دیدند و می‌گفتند: «تو چه در زندگیت کشیدی که می‌توانی این جورِی آن را زندگی کنی» می‌خواهم بگویم در کارهای ژانلبستی که بازیلی از زندگی در آن وجود دارد کافی است بازیگری باشی که بتوانی نقش‌ها را از خودت عبور بدهی و تبدیل به آن کاراکترها شوی تا آنها را نزدیک خودت کنی. بازیگران دو دسته هستند. یک دسته بازیگرانی که نقش را از خود عبور می‌دهند. گروه دوم بازیگرانی هستند که خودشان را از نقش عبور می‌دهند. سعی می‌کنم خودم را فراموش کنم و از حرکات بدنم، صدایم و لحن آن نقش را عبور دهم. به‌خصوص روی صحنه، چون در کارهای تصویری به خاطر قطع شدن‌ها برای من اینطور است که از فضا دور می‌شوم. اما در تئاتر وقتی وارد صحنه می‌شوم دیگر کسی به اسم ستاره اسکندری برایم وجود ندارد.

یادم هست که در شب هزار و یکم هم همین اتفاق در مورد نقش ماهک افتاده بود و انگار آن نقش به شما می‌آمد که فکر می‌کنم مختص بازی در نقش‌های معاصر نیست

همه تلاشم این بود که این اتفاق بیفتد. دوستانی که «شکار روباه» را از من دیدم‌اند یادشان هست که تلاشم برای درآوردن نقش عمه آغامحمدخان فاجار همین بوده‌است.

۲ به‌خصوص آن بخش‌هایی که روی ویلچر است.

دقیقا در همه نقش‌ها این نگاه دارم. نقش‌هایی که مثل ماهک شب هزار و یکم که ۸۰درصد کلامش عربی است و عزیزه‌ای است و با زندگی روزمره و روزمره خیلی فاصله دارد را هم با همین باور بازی می‌کنم. هرچند گویش و لباس آن نزدیکی را بیشتر به وجود



عکس: امیر جری‌پوری/شور

می‌آورد. اما در کاری مثل «سعادت لرزان» و «قهوه تلخ» و همین «هم‌هوایی» تماشاگر این فرصت را پیدا می‌کند که پرده‌ها را بردارد و هم‌زمان با تو زیست کند.

۲ صحنه‌هایی در هم‌هوایی بود که به‌عنوان تماشاگر احساس می‌کردم که دیگر نمی‌توانم به این صحنه نگاه کنم. نقش آدم را داخل خودش می‌کشاند و در خود غرق می‌ک‌رد. مثل صحنه اعدام و قبل آن. به نظر من این برای شما که آن نقش را بازی می‌کردید فشاری چند برابر بود.

دقیقا البته من بعد از «شکار روباه» به جز یک تجربه ناتمام با آقای پاکدل که در جشنواره متوقف شد و به اجرای عمومی نرسید روی صحنه نرفته بودم. برای همین سعی کردم با تمام وجودم در نقش این زن عاشق شاید مقصر بازی کنم. اصلا بحثم این نیست که مظلومیت یک زن را نشان دهم. به نظر ما باید اسطوره یک عشق و زنانگی این زن را بدلم. حتی اگر به لحاظ اخلاقی قبولش نداشته باشم. در مدتی که تمرین شروع شد و بعد از آغاز اجرا سعی زیادی کردم که بعضی از بخش‌ها را تکنیکی اجرا کنم و نگذارم این نقش در روحم رسوخ کند. اما این نقش مدت‌هاست که خواب را از چشم‌ام گرفته است. شب‌ها با آنکه خسته از اجرا می‌آیم، نمی‌توانم بخوابم. به محض اینکه می‌خوایم همه حال و هوای این زن در وجودم می‌آید و به من اضطراب می‌دهد. نمی‌دانم فردا صبح از خواب بیدار می‌شوم یا نه؟ به صحنه درستی اشاره کردید. قسمت‌های خوب زندگی‌اش و روان بودن و جوانی‌اش در من حضور ندارد. واقعاً هربش که نزدیک چهار، پنج صبح سعی می‌کنم به زور بخوابم فکر می‌کنم آیا فردا این انتظاری که داشته و قرار است حلقه‌دار را به گردنش بیندازند و بعد ببخشند اتفاق می‌افتد؟ آیا فردا از خواب بیدار خواهم شد. خیلی عجیب است چون مدت‌ها بود که چنین تجربه‌ای را نداشتم.

بیشتر از ریسک برایم جای دست و پنجه نرم کردن داشت. احساس نکردم ریسک کرده باشم. نقشی بود که درست است

ما به اسم شهلا جاهد می‌شناسیم

اما می‌تواند به اندازه تمام زنان عاشقی

که پای عشقشان می‌ایستند ما به‌آزای بیرونی داشته باشد

۲ خیلی از بازیگرانی که در تئاتر هستند خیلی گزیده نقش‌هایشان را انتخاب می‌کنند. اما شما از بازیگرانی هستید که در سینما هم این‌طور گزیده نقش‌هایتان را انتخاب می‌کنید. الان که چندین سال است که کمتر هم در سینما و تلویزیون هستید

در تئاتر همان‌طوری که گفتید این وسوساں را دارم. من چند روز پیش با یکی از خبرنگاران صحبت می‌کردم، گفتم به‌عنوان کسی که سال‌هاست در جامعه تئاتر حضور دارم فقط ۱۲ تا ۱۳ کار روی صحنه داشتم. این تعداد کمی است تا کسی تئاتری مطلق باشد. اما خیلی خوشحالم بابت این اتفاق که همین‌جوری با هر کاری فقط برای اینکه شغلم، اجرای نمایش است روی صحنه نیابدم. کارهایی در تلویزیون بازی کردم که در جوانی برای گذراندن زندگی بوده است اما نسبت به تئاتر رسالت فرهنگی ویزاهی قایلم، تا الان در تئاتری نبودم که احساس کنم یک گام جامعه را به سمت جلو نبرده باشد. حداقل اندیشه‌ها را در گیر کرده‌ است. اصلاً در کارهایی بودم که با فکر همراه بوده است.

البته همراه کارگردان‌های بزرگی مثل بهرام بیضایی، علی رفیعی و حسین پاکدل

بله. شروع کار حرف‌های تئاترم با دندون طلای آقای میرباقری بود. شاکرد دکتر علی رفیعی بودم و با استاد بیضایی کار کردم. با جوان ترهایی مثل شبنم طلوعی و محسن علیخانی که نوشته علی‌نازادری را روی صحنه بردند و کارهایشان را با وسوساں و دقت انتخاب کردند. بعد از سال‌ها که به تئاتر برگشتم به لحاظسبکبینی روح این نقش، آذیت می‌شوم اما احساس رضایت دارم. این کار چکیده آن چیزی است که همیشه دوست داشتم. بستر اجتماعی که از جنگ آغاز می‌شود و داستان زن‌هایی که در مقاطع مختلف بخشی از آنها قربانی هستند و بخشی از آنها در حال گذر از سنت به مدرنیته هستند. تاوان‌های بزرگی که این آدم‌ها می‌دهند.

۲ برای من جالب بود که در میان این سه نقش با شهلا و همسر دوران، نزدیک‌تر بودم تا لیلیااسفندیاری که به‌لحاظ شخصیتی شاید به خودم نزدیک‌تر بود.

شاید به دلیل آن اتفاق نیتاد که بخشی از آنچه در آن دو شخصیت بود با ما چوچ مشترک‌تری داشت. فکر می‌کنم همه ما کودک‌یمان در این بستر اجتماعی گذشته‌است. بچه‌ها بودیم که جنگ آغاز شده‌است. در اطرافایمان از دور و نزدیک شهید

دادیم و شهید دیدیم. اضطراب داشتیم و برای همین زن شهید دوران برایمان ملموس است. یا شهلا که دچار یک عشق سوزاننده است شخصیت ملموس‌تری است. شاید لیلیا اسفندیاری با عنوان شخصیتی که کوه را انتخاب می‌کند و می‌رود تا عشقی بزرگ‌تر را جست‌وجو کند دغدغه همه نباشد.

۲ خیلی‌ها این‌روزها میان بازیگری در مدیوم‌های مختلف فاصله‌گذاری می‌کنند. یا توجه به اینکه شما به سه حوزه مسلط هستید و کارهای خوبی را در هر سه حوزه بازی کرده‌اید این تقسیم‌بندی را درست می‌انید؟

نه من کمی مخالف این ماجرا هستم. درست است که همه‌جا من را به‌عنوان یک چهره متعصب به تئاتر می‌شناسند؛ اما واکنشی که بسیاری از دوستان و استانان درباره حضور بازیگران سینما در تئاتر یا برعکس دارند را منوجه نمی‌شوم. از آنجایی که معتقدم هیچ‌کدام از این مدیوم‌ها ملک پدری ما نیست و آدم‌ها حق تجربه این مدیوم‌ها را دارند. بحث من بحث تخصص‌گرایی است. اینکه آن بازیگر در هر مدیومی چقدر تخصص بازیگری دارد. ما بازیگران خوبی در سینما داریم که هرگز در تئاتر نبوده‌اند اما استانداردهای لازم برای حضور در تئاتر را دارند. ما آدم‌ها را بنا به چه دلایلی می‌آوریم و ستاره می‌کنیم و پشتشان می‌ایستیم. تئاتر به دلیل اینکه فضای کمتری دارد این واکنش‌ها را دارد. بحث بسیار تکراری است اما دوباره تکرار می‌کنم. ما فقط سه دانشگاه داریم که سالی ۱۲۰ دانشجو را فارغ‌التحصیلی می‌کند و تئاتر حوزه کوچکی است. سالن‌های تئاتر ما به اندازه‌انگشتان دست هم نمی‌رسد آن هم در مرکز ازن. این بچه‌ها افراد وارد بازار کار می‌شوند و جایی برای ارایه هنرشان ندارند و اینگونه‌است که خصوصت میان هنرمندان به وجود می‌آید. من شخصاً با این مخالفم که مدیوم‌های بازیگری را جدا کنیم. بازیگری بازیگری است و مادر آن تئاتر است. این را فقط من نمی‌گویم همه می‌گویند. اما شیوه‌ای که الان اتفاق افتاده و ما به‌عنوان بازیگر به جان هم می‌بریم که یکی را حذف کنیم شیوه غلطی است. اعتراض ما باید نسبت به سیاست‌گذاران باشد.

۲ تا جایی که یادم هست در کار سی‌وسه‌درصدنیل سایمون به‌عنوان تهیه‌کننده کار وارد شده بودید. این تجربه را نمی‌خواهید تکرار کنید؟

چرا خیلی‌ها من آن استقبال می‌کنم. علت اینکه به‌عنوان تهیه‌کننده وارد شدم خود تئاتر بود. با وجود اینکه نه پشتم به جایی گرم است و نه انقدر پولدار هستم و نه عشق شهرت دارم. همه اینها را در بازیگری می‌توانم به دست بیاورم. اما من چندسال پیش به‌خاطر دو اجرایی که در میانه راه متوقف شدند با نوشتن نامه‌ای بلند به اعتراض، تئاتر را ترک کردم. این دو کار در مرحله بازیبنی و بدون هیچ توضیحی متوقف ماند. در آن سال‌هایی که تئاتر را به اعتراض می‌راضی نبودم. دوسال پیش در زمان توقف اجرایی نمایش عشق و عالجنباب آقای پاکدل به‌لحاظ کاراکتری قوی تر شده بودم. دیدم مدیریت سلیقه‌ای حاکم است. کاری که در جشنواره مورد توجه قرار گرفته در اجرای عمومی می‌تواند متوقف شود. آن‌هم به این دلیل که شخصی با شخصه دیگری خوب نیست. پس ما داریم در یک سیستم ملوک‌الطوایفی که هر کسی سیستم خودش را دارد زندگی می‌کنیم یا اینکه این اعتراض را نه با ترک‌کردن که با حضور نشان دهیم. به خاطر اتفاقی که افتاد فکر کردم به‌عنوان بدنه تئاتر، به قول استاد سمندریان تئاتر خانه ماست. دوست دوم داشت بگویم تئاتر خانه پدری من است؛ فکر کردم این ستون‌ها با ندیده‌گرفتن‌های متفاوت دارن فروپریزد. برای اینکه معتقد به اصل اندیشه در تئاتر بودم و تئاتر اندیشه راه خودش را پیدا می‌کند سعی کردم وقتم را به تئاتر خصوصی و ایجاد آن اختصاص دهم. اما تئاتر خصوصی‌ای که شرایط خودش را داشته باشد. این‌روزها هم حافظ و ایرانشهر همه‌جا سالن‌ها در اختیار گروه قرار می‌گیرد و اجازه داده می‌شود و ۲۰ تا ۳۰درصد از فروش گرفته می‌شود. بچه‌ها خودشان سالن‌ها را می‌گردانند. به همین دلیل از دوسال پیش حداقل به‌عنوان نخستین کسی که از جماعت بازیگر آمد ایستاد و پولی را که از تلویزیون بابت سریالم دریافت کردم وظیفه خود دانستم که صرف جریان‌سازی و راهاندازی تئاتر خصوصی شود. البته به دلیل اتفاقاتی که در تلویزیون افتاد و مجموعه بدقولی‌ها و دست‌تنگی‌های آنجا در «هم‌هوایی» نتوانستم به‌عنوان تهیه‌کننده حضور داشته باشم. اما هر کدام از ما به‌عنوان تهیه‌کننده هم‌هوایی وارد شدیم. به‌شدت دوست دارم به‌دور از شعرا در کنار تئاتر به راهاندازی تئاتر خصوصی کمک کنم.

گفت‌وگو با ابوتراب خسروی درباره مجموعه آثارش					صفحه ۸
نگاهی به کتاب «ملکان عذاب» نوشته ابوتراب خسروی					صفحه ۸
روزنامه					صفحه ۱۰

تماشاخانه					

گفت‌وگو با الهام کردا بازیگر هم‌هوایی

سایه سنگین یک عشق

مهناز دلیرفر زنی است که تنها دو سال در کنار عباس دوران زندگی کرد، اما خاطره آن دو سال، عشقی است که سال‌هاست در یک گور خالی در کنار پسرری که یادگار آن زندگی است جریان داشته است. الهام کردا در نمایش هم‌هوایی این عشق را در شخصیت این زن به نمایش می‌گذارد. بازی‌ای که تحسین خود خاتم دلیرفر را هم به همراه داشت.

۲ در میان این سه زن، نقش همسر شهید دوران کمی با دو زن دیگر تفاوت دارد. مهم‌ترین وجه تفاوتش هم این است که آن دو زن خودشان نقش‌شان را انتخاب کردند؛ اما، شرایط به این زن تحمیل شده است.

درست است این کاراکتر با آن دو تفاوت دارد. مهم‌ترین وجه آن هم این است که این کاراکتر الان زنده است و همین سختی کار را دوچندان می‌کند. اینکه من چقدر توانستم شبیه این زن شوم و داستان‌هایش را شبیه آنچه در زندگی واقعی‌اش افتاده بگویم مسوولیتم را دوچندان می‌کند. اصلاً تئاتر مستند در ایران کم کار شده است. این جزو معدود تئاترهایی است که کاملاً مستند کار شده است. مهین صدری از آنجا که مستند می‌نویسد - مثل هم‌طباب - خیلی دقیق کار می‌کند.

۲ برای رسیدن به این نقش، دیداری با خاتم دوران داشتید؟

به دلیل اینکه متن مهین صدری، مستند محض نیست و با تخیلش همراه است ما هم تصمیم گرفتیم هر سه کاراکتر را از فیلتر خودمان بگذرانیم. من هم طبیعتاً همین کار را کردم. با خاتم دوران، قبل از اجرا هیچ صحبتی نکردم. فیلم‌هایی از ایشان دیدم که آنها به من کمک کرد به این شخصیت برسرم. در تئاتر باید با زنده‌بودن در لحظه همراه باشی. اینکه هر شب انگار تنها اجرای توست و فردا شب دیگر اجرایی نداری. در این نقش هم حفظ‌کردن راگود لهجه خاتم دوران، یکی از مولفای بود که من داشتم. هر شب باید این لهجه را حفظ می‌کردم. در طول روز مجبور بودم دوبار از روی متن بخوانم. وقتی نقش آدم‌های زنده را بازی می‌کنید و آدم‌های خاصی هم هستند کار سخت‌تری است به این دلیل که موقطی عین حقیقت محض را بگویی، مسوولیت برای اجرای نقش سخت‌تری‌شود.

۲ فکر می‌کنم جدا از متن مهین صدری، تلاش زیادی کردید نقش را یکنواخت در ذهنم بپراند.

این در بازیگری باید اتفاق بیفتد. وقتی بازیگر نقش را درک می‌کند و همه آنچه می‌گوید را می‌فهمی می‌توانی نقش را کامل کنی. وقتی یک آدم را می‌سازی دیگر اوست با همه بالا و پایین و همه حس‌هایش که باید در کش کنی.

۲ اول اجرا دیالوگ اصلی را بدون لهجه گفتی و بعد یک دفعه لهجه وارد می‌شود. به‌نظر این تعدی بود.

بله. مثل تخیل بود. انگار از خواب بیدار شده باشی و کسی غیر از این زن این دیالوگ را می‌گوید. وقتی نور می‌آمد و شروع به جمع کردن گردهای می‌کرد انگار آن آدم وارد بازی می‌شد. نکته درستی را گفתי مثل فاصله‌گذاری برای من بود. به‌خصوص که اولین دیالوگ نمایش هم بود و انگار به تماشاگر بگویم این را گفتم که بدانی من می‌خواهم چیزی را برای تو روایت کنم. من خواستم از خواب وارد روایت شویم.

۲ با آنکه به لحاظ فکری و سنی فاصله‌ای بین مخاطب تئاتر با همسر شهید دوران است اما بازی و نقشی که برای آن نوشته شده، بسیار تماشاگر را با خودش همراه می‌کند.

این نکته‌ای که گفתי خیلی برای من خوشایند است. این یعنی که توانستم به نقش نزدیک شوم و حتی تماشاگرکی که کمتر این آدم‌ها را می‌شناسد با آنها همراه می‌شود. فکر می‌کنم اگر این اتفاق نمی‌افتاد درست‌نبود. در نمایشنامه هر سه کاراکتر برای خودشان حرفی برای گفتن داشتند. هر سه می‌توانستند محور باشند. این زن جوانی است که در اوج یک زندگی عاشقانه، عشقش را از دست داده و او مانده و خاطرات آن دو سال. یکبار دیگر هم گفتیم یک جایی از خاتم مهناز دلیرفر خواندم که گفته بود: بعد از عباس من ماندم و دو سال زندگی عاشقانه و سه نامه که با ترگس‌خاتون» من شروع می‌دش و با دوست دارم به پایان می‌رسید. این آدم چقدر در خودش فرو می‌رود و نمی‌تواند کاری بکند. همه خاطراتش می‌شود این زندگی و پسری که از آن مرد باقی مانده است.

۲ و سایه سنگین آن عشق.

دقیقا. اینها شهادی هستند که به دلیل کارهای بزرگی که کردند، شناخته شدند ما شهدای زیادی داریم که در سن کم ازدواج کردند و در یک زندگی عاشقانه، عشقش را از دست داده و او مانده و خاطرات آن کار هنر هم همین است که از خردسالی این ذهنیت و الفاکری را فراگیری کند که در سنین بالاتر مردم تمایل کمتری به درخشوند داشته باشند.

رکن دیگر اثر همجواری و تلفیق تکنیک‌های مختلف و متفاوت است.

ویدیو، فیلم، پوینتمای، به همراهی تئاتر عروسکی آمده‌اند. شیوه‌های متعدد تئاتر عروسکی هم در آن لحاظ شده است چنانچه سایه، پونراکو و تپ‌نوش کارکرد درستی به خود گرفته‌اند. تنوع تکنیک باعث شده تا شاهد لحظاتی باشیم که در بعضی از صحنه‌ها این مکث‌ها از نشانه‌های شخصیتی‌اش باشد یا سکوتی که در بعضی از صحنه‌ها می‌کند. مثل اینکه می‌گوید ساکت شدم تا صدای هواپیمایش را بشنوم، مکث می‌کنم یعنی که من صدای هواپیمار نا نشنیدم، سکوت یعنی می‌خواهی حرفی را بزنی اما باید فکر کنی یا مکث و سکوت داری چون دیگر نمی‌توانی حرف بزنی. این دلایلی بود که فکر کردم این زن با تامل و مکث صحبت کند.

•عباس دوران در نامه‌های همسرش را «ترگس خاتون» خطاب می‌کرد.